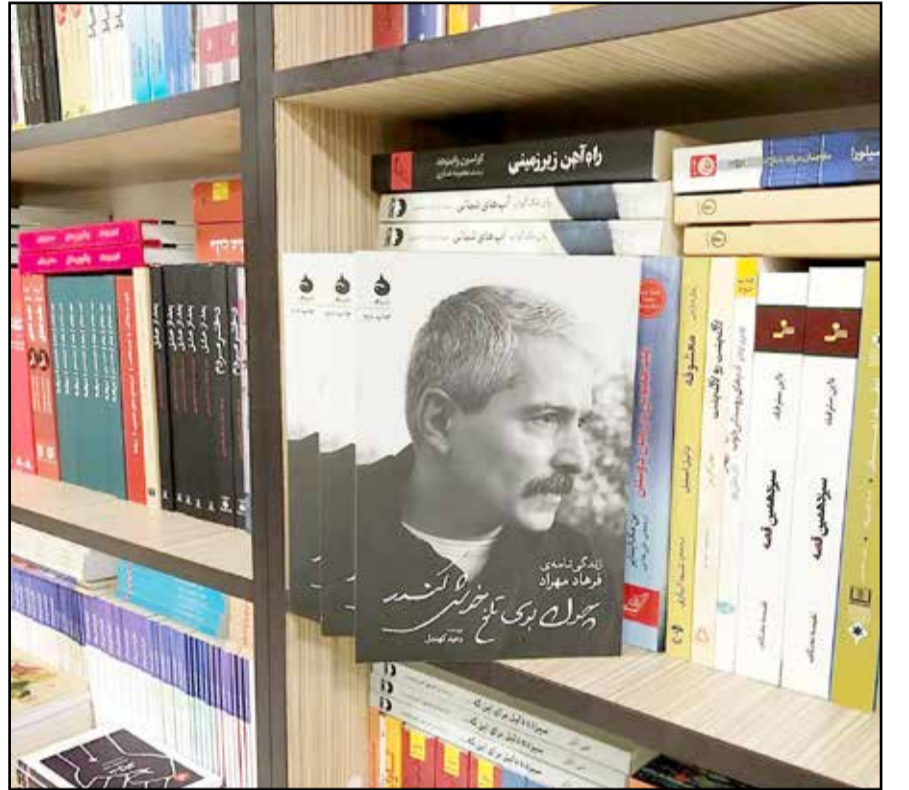


جهان بیرونی و درونی فرهاد مهاد در آینه یک کتاب

چون بوی تلخ خوش کندر



افسانه فرقدان

«متفاوت» باشد و در زندگی هنری و شخصی راهی را برود که شبیه دیگران نباشد. بی گمان جسی که او را رضا می کرده «کسی» غیر از دیگران بودن است. به همین علت در جای جای کتاب می خوانیم که چه قدر اونگران «مبتدل» بودن است و این نگرانی او را به قلمرو و سوسواس های گوناگون کشانده است، از سوسواس درباره اتوی لباس تا انتخاب شعرو کلماتش.

خدا، مزه شیرین جهان تلخ

شاید اصلی ترین پرسش حیرت انگیزی که این کتاب ایجاد می کند برای خواننده های بارویکرد تحلیلی شناختی رفتاری آن را می خواند این است که: چگونه مردی می تواند این گونه تلخ به جهان بنگرد؟ تلخی که می تواند زاییده احساس بی خدایی و پوچ دانستن نظام خلقت باشد؟ او حتی در برابر تقاضای وزارت ارشاد که عکس بهتری را روی کاستش بگذارد به ارشاد نامه می نویسد و زیر بار نمی رود که به قول خودش تصویر خوش و خرمی روی جلد کاست بگذارد، اما همین فرهاد کسی است که:

«در گوشه ای از کافه های آن روز

این کتاب در واقع شرح زیست جهان بیرونی و سبک هنری او چندان توجی ندارد

دغدغه نیایش دارد، یا هنگام راه رفتن در پارک نگران نماز هست و برای اجرای خوب به درگاه خدا دعا می کند و هر پنجشنبه می رود تا سر مادرش فاتحه بدهد. در ازدواج می خواهد که برایش استخاره کنند و این همه اهل بخشش است و برای مادرش خیرات می کند؟»

عزتمندی کانون نگاه فرهاد به زندگی

فرهاد روی نوشته هایش عدد ۱۵۹ را می نویسد که با حروف ایجد می شود «هوالمعز». در این کار او رمزی است که باید آن را گشود تا شیوه زیستن او را فهم کرد. رمزی که نقطه

اتصال روان او با دگر عزت خداوندی است. شاید رسیدن او به این نام خداوند، اشاره ای به خدایی باشد که به او اراده رهایی از ذلت اعتیاد داد و مایه تن ندادن او به ابتدال های رنگارنگ. رسیدن به درک حضور چنین خدایی است که اجازه نمی دهد باین همه حسن تلخی که از جهان داشت، دست به خودکشی بزند یا بهر غم اصرار های رفتاری قدیمی راضی به زندگی در خارج از کشور نمی شود و در ایران خاموش و فقیرانه زندگی می کند و اتومبیلش می یک پیکان وانت. وانتی که با آن تا آنجا وحدت روانی پیدا می کند که برایش دفتر چه شرح احوال می نویسد.

شگفت آن که فرهاد زیر همین عدد ۱۵۹، در بسیاری جاها، عبارت «هوالغفور الشکور» را می نویسد که می تواند حکایت گر احوالات درونی او باشد. فرهاد حضور خدایی را احساس می کند که غفور است و شکور، خدایی که می بخشد، اما فرهاد چرا از میان این همه اسمای الهی شکور را برمی گزیند؟ نمی توان حدس زد مردی چون او که این همه تلخ کام است چنان نامی را چرا بر گزیده است و «شکور» بودن خداوند در ذهن و تجربه او درونی چه معنایی داشته است؟

اهمیت این کتاب

«چون بوی تلخ خوش کندر» تصویری از فرهاد را ارائه می کند که می تواند برای بسیار از جوانان هنرمند امروزی درس آموز باشد. این کتاب شرح ظهور یک اراده در حال قوی شدن و متفاوت بودن است. این کتاب شرح چیز روبروی صاحبش می ایستاد و او را به دگرگون شدن می خواند. این کتاب را باید چون آینه ای دانست که زوایای چهره جدی و چند بعدی فرهاد در آن پدیدار شده است.

ویژگی های فرهاد

در لابه لای کتاب به مناسبت های گوناگون می توان دید که فرهاد ویژگی های منحصر به فردی دارد که به پاره ای از آن ها می پردازیم:



رویکرد ساختار شکنی که اولین بار در حشر و نشر با دوستان اقلیتش و گریختن از خانه در هنگام تحصیل در دبیرستان پدیدار می شود.

حشر و نشر با مردمان دیگر ادیان بهر غم پایبندی مذهبی شخصی.

نداشتن ارتباطاتی قاعده با زنان یا توجه به آزادی های زمان او و بازی ندادن دیگران.

تقدید به آداب شریعت با تفسیری خاص.

گریش های بدون تظاهر و معتدل انقلابی.

هشیاری مستمر او بر یاد کردن نام خداوند در نوشته ها و یادداشت ها.

کنترل نیروی قضاوت و تخریب دیگران (او از اظهار نظر درباره دیگران با عبارت نمی شناسم یا اطلاع ندارم یا نشنیده ام پر هیز می کرد)

خانواده دوست بودن.

تواضع و فروتنی.

آشنایی با متون عرفان مانند مولانا و حافظ.

ایران دوستی عملی او.

عصبی بودن.

بالارادگی در راهی از اسارت ها

اشکالات کتاب

این کتاب هم مثل هر کتاب دیگری خالی از ایراد نیست. ایرادهای محتوایی و ساختاری در آن به چشم می خورد که به نمونه هایی از آن اشاره می شود:

فهرست کتاب بسیار کلی است و نمی توان خیلی از مطالب را در آن به راحتی پیدا کرد.

پاره ای از مطالب چند جا تکرار شده است.

چینش مطالب سیر منطقی ندارد، هر چند نویسنده آن کوشیده تا آن را به صورت خطی - تحلیلی بنگارد اما در عمل چندان توانسته است که مطالب را به صورت تألیفی منسجم در آورد.

تمام کتاب را در واقع می توان روایت همسر را در فرهاد دانست. اما شخصیت او از ابتدای کتاب مجهول می ماند و در ص ۱۵۲ از همسر فرهاد به نام پوران گلفام سخن به میان می آید، سپس در ص ۱۵۳ در زیر تیتر «فرهاد از زبان همسرش» بیوگرافی خانم گلفام و چگونگی آشنایی اش با فرهاد مطرح می شود. این در حالی است که پیش از

«چون بوی تلخ خوش کندر» کتاب بسیار ارزشمندی و پر معنایی است برای کسانی که می خواهند در زندگی الگوهای شایسته ای داشته باشند الگوهایی که بار اده پولادین در نبرد با زشتی های درون و بیرون در زندگی شان مبارزه کرده اند

صفحه ۱۵۲ در کتاب مفصل مطالبی درباره بعد از ازدواج این دو سخن به میان آمده است و در طول این صفحات خواننده پرسش های بسیاری دارد که فرهاد چگونه از دواج کرد و این زن چگونه پایه زندگی او گذاشت.

بسیاری از بریده های روزنامه های آمده در کتاب خوانا نیستند و خواننده کمجکاو حتی نمی تواند بفهمد که این مطالب از چه روزنامه هایی و در چه تاریخ هایی است.

گردآورنده می توانست در یک گاه شمار دو صفحه ای مسیر زندگی و حوادث مهم زندگی فرهاد را نشان دهد.

نگارنده می توانست با مصاحبه و مکاتبات با افرادی مانند دکتر الهی قمشه ای و صلحی زاده (در صورت زنده بودن) و با پاره ای از افراد داخل و خارج از کشور با شیوه های گوناگون تماس برقرار کرده به کتاب جامعیت بیشتری بدهد و شخصیت مهمی چون فرهاد را بیشتر بشناساند

تطبیق توضیحات مطالب کتاب با عکس ها کمی دشوار است زیرا عکس ها شمار ندارند.

با تمام آنچه گفته شد باید گفت «چون بوی تلخ خوش کندر» کتاب بسیار ارزشمندی و پر معنایی است برای کسانی که می خواهند در زندگی الگوهای شایسته ای داشته باشند.

الگوهایی که با اراده پولادین در نبرد با زشتی های درون و بیرون خویش در زندگی مبارزه کرده اند. کسانی که تابلوی زندگی زیسته (نه گفته) آنان، نمایشگر تجربه عملی این بیت خواجه شیراز است که:

ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم
با پادشاه بگویی که روزی مقدر است

سردی از آن بر پیشانی تاریخ تفکر باقی مانده است. برخی دیگر چون راجر اسکروتن اما در عین آنکه آثار دلوز را جزئی از «دستگاه مهممل بافی پاریس» می نامد، از واقعیت به هم از تلخ تأثیر روز افزون دلوز نیز یاد می کند: «بیش دلوز در تابوتش تابنا گوش باز است.» جامعه، فرهنگ و تفکر (نقاد مجموعه مقالات گرگ آر هاسکینز، داگلاس برتر، ساندر پارکز)، ترجمه مریم آقازاده، اکبر سلطانی، پیام یزدانی رانشراخترا منتشر کرده است.

سردی از آن بر پیشانی تاریخ تفکر باقی مانده است. برخی دیگر چون راجر اسکروتن اما در عین آنکه آثار دلوز را جزئی از «دستگاه مهممل بافی پاریس» می نامد، از واقعیت به هم از تلخ تأثیر روز افزون دلوز نیز یاد می کند: «بیش دلوز در تابوتش تابنا گوش باز است.» جامعه، فرهنگ و تفکر (نقاد مجموعه مقالات گرگ آر هاسکینز، داگلاس برتر، ساندر پارکز)، ترجمه مریم آقازاده، اکبر سلطانی، پیام یزدانی رانشراخترا منتشر کرده است.



تازه های نشر

کتاب «در آمدی بر مایکل اوکشات» منتشر شد فیلسوف بزرگ ضد عقل گرایی قرن بیستم

کتاب «در آمدی بر مایکل اوکشات» نوشته پل فرانکو که نشر گام نو آن را به تازگی با ترجمه محسن میرز زاده منتشر کرده است، در آمدی ضروری به همه سویه های اندیشه او کشات است و با قرار دادن کار این فیلسوف در زمینه تاریخی، رابطه آن را با مناقشات فلسفه سیاسی قرن بیستم و یکم نشان می دهد. مایکل اوکشات یکی از مهم ترین فیلسوفان قرن بیستم است و سهم مهمی در فلسفه سیاسی و طرح نظریه های محافظه کاری و لیبرال داشته و علاوه بر آن در فلسفه تاریخ، زیبایی شناسی، فلسفه دین و فلسفه آموزش هم بلند آوازه است. از این رو با دیگر اندیشمندان معاصر می همانند هایک، اشتراوس، برلین، رالز و رورتی مقایسه می شود. او در حوزه عمومی به عنوان یکی از پیشینیان تاجر بیسم شناخته شده بود و در آمریکا در جریان رقابت انتخاباتی سال ۱۹۹۶، روزنامه نیویورک تایمز مقاله ای را منتشر کرد که نشان می داد فلسفه عقل ناب او را نه او کشات چگونه می تواند برای توجیه نبود بینش در هر دو کارزار سیاسی کلینتون و باب دال رقیب او به کار رود. همچنین او همراه با لئو اشتراوس در او رویایی والا مقامی معرفی کرده بودند که به محافظه کاری مدرن آمریکایی سامان دادند.



او کشات در یکی از آثار اولیه خود تحت عنوان «تجربه و وجود آن» استدلال می کند که طرح روشنگری در خصوص دریافت کل اندیشه و عمل انسان بر حسب مقوله علم ناممکن است. تجربه انسانی را نمی توان در چار چوب هیچ مقوله فکری واحدی فهمید، علم فقط یک الگو برای فهم امور است. او چهار جهان اندیشه را نام برده و از یکدیگر تمیز می دهد: جهان فلسفه، جهان تاریخ، جهان علم و جهان عمل او کشات معتقد است که توانایی ریم اوج عقل گرایی است. به نظر او در عصر ما شناخت فلسفی در قالب عقل گرایی و ایدئولوژی در عالم عمل رخنه کرده و در اخلاق و سیاست اثری و برانگر گذاشته است. او دید او ریشه عقل گرایی در جامعه و سیاست به مساعی گمراه کننده دکارت و بیکن در جهت دست یابی به شناخت یقینی و قطعی بازمی گردد. او کشات به ولتر، بنتام، مارکس و انگلس در مقام بنیان عقل گرایی در سیاست حمله می کند. این فیلسوف بر جسته محافظه کار در مقابل عقل گرایی و ایدئولوژی از مفهوم خاصی از سنت دفاع می کند. سنت در طی زمان و ناگاهانه رشد می کند و همین تجربه اصیل است، در حالی که عقل گرایی و ایدئولوژی، ذهنیتی مصنوعی می آفریند. شناخت فقط در سنت و عمل حاصل می شود، و شناخت مبتنی بر سنت آموزشی نیست و نمی توان روشی برای آموزش آن به دست داد. باید در سنتی سیاسی زاده شویم تا آن را بفهمیم، حال آنکه عقل گراییان هیچ گاه نمی توانند وارد عرصه سنت شوند. سنت سیاسی مثل زبان مادری است که با عقل و ادراک پیشینی فرا گرفته نمی شود و دانستن قواعد برای کاربرد آن لازم نیست. گویندگان زبان سیاست هم نیاز مند قواعد سیاست نیستند، بنابراین تحول در سنت نتیجه تعقل و تفکر نبوده است و انتخاب اخلاقی نیز هیچ گاه ممکن نیست. پل فرانکو در کتاب «در آمدی بر مایکل اوکشات»، دستاوردهای موثر او کشات را در همه حوزه های یاد شده بر جسته می کند و به ویژه نوشته های این فیلسوف را در باره آموزش لیبرال و در کثرت گرایانه از فعالیت بشر با توجه به انگاره جذاب و پر کاربرد «گفت و گوی نوع بشر» می ستاید. نویسنده پس از نوشتن فصلی به نسبت بلند با نام «نوی او کشات» که به جوانی از زندگی اندیشه ای فیلسوف مورد بحث در این کتاب می پردازد، در فصلی پنج گانه سه فصل های اندیشه او کشات از قبیل نوع رویکرد او نسبت به ایده هالیسم، مفهوم فلسفه سیاسی در نگاه او کشات، عقل باوری و نقد بر عقل باوری در نگاه این فیلسوف، مفهوم گفت و گوی نوع بشر و مقوله آموزش گفت و گو در اندیشه او کشات و رویکرد او کشات نسبت به انجمن های مدنی را مدنظر قرار می دهد.

سردی از آن بر پیشانی تاریخ تفکر باقی مانده است. برخی دیگر چون راجر اسکروتن اما در عین آنکه آثار دلوز را جزئی از «دستگاه مهممل بافی پاریس» می نامد، از واقعیت به هم از تلخ تأثیر روز افزون دلوز نیز یاد می کند: «بیش دلوز در تابوتش تابنا گوش باز است.» جامعه، فرهنگ و تفکر (نقاد مجموعه مقالات گرگ آر هاسکینز، داگلاس برتر، ساندر پارکز)، ترجمه مریم آقازاده، اکبر سلطانی، پیام یزدانی رانشراخترا منتشر کرده است.



یادداشت

دولوز را عموما مانند فو کو فیلسوفی نیچه ای دانسته اند. توضیح بیشتر آنکه پس از زوال فلسفه نو کانتی در فرانسه دهه ۱۹۳۰، در دهه ۱۹۴۰ فلسفه فرانسوی متأثر از سه «ه» بود: هگل، هوسرل و هایدگر. در دهه ۱۹۶۰ اما «سه استاد شک» نیچه، فروید و مارکس بودند که چونان اساتید اعظم ظاهر می شدند. دلوز را از جمله متفکران مندرج در این چرخش می توان محسوب کرد، زیرا او در ضدیت با تفکر هگلی، همان ایده ای را داشت که فوکو به آن چونان آرزوی بزرگ قرن بیستم می نگریست: «گریز از هگل». در این مسیر، دلوز حتی حساب نیچه را از آن دو متفکر، جدی می کند و با بر جسته کردن تقابل فلسفه نیچه به مثابه «یک ماشین جنگی متحرک» با فلسفه دیوان سالارانه هگل، تفکر دیالکتیکی و متافیزیک سنتی تمامیت خواه آن را هدف قرار می دهد: «مسکان هیچ مصالحه ای میان هگل و نیچه وجود ندارد. فلسفه نیچه، دارای

آبان مصدق

طیف وسیع بحث برانگیزی است: این فلسفه، کاملا ضد دیالکتیک است و همه راز و رازی هایی را که پناهگاهی در دیالکتیک یافته بودند، بر ملا می سازد.»

دلوز البته تنها ضد هگلی نیست، او در مناظره ای نیز که پیتیر سجویک میان دو هستی شناسی کانتی و نیچه ای برقرار می کند، نماینده جریان نیچه ای است و در برابر امثال هایدگر که طبیعت بنیادین وجود را در «بودن» می جویند، بر «شدن» چونان حالات واقعی چیزها تأکید دارد. از همین جا می توان رگه های توجه دلوز به تجربه گرایی هیومی را نیز دریافت، زیرا می دانیم که هیوم خود در عین آنکه کانت را از «خواب غفلت» بیدار کرد و نقصان های تفکر عقلگرایانه دکارتی را نشان داد، جریان شکاکیت را نیز تقویت کرد و کاستی های تجربه گرایی را نیز بر آفتاب افکند. از این منظر، هیوم را می توان ادامه سنت شکاکیت در یونان باستان به حساب آورد. با این تفاسیر، آیا می توان رد پای اندیشه دلوز را در یونان باستان باز جست؟ برای پاسخ به این پرسش می توان فراتر از بحث

گذری بر کتاب جامعه، فرهنگ و تفکر نقاد

هیوم و نسبت او با شکاکیت یونانی، به نیچه و ستایش او از متفکر پیشاسقراطی، هر اکتیتوس توجه کرد؛ حکیمی که به سیورورت چونان اصل بر سازنده هستی می نگریست و همه چیز را در سیلان می یافت. این ارجاع از قضا سویه هایی از آنچه را دلوز «واژگون ساختن افلاطونیسیم» می نامد روشن می کند، زیرا می دانیم که در مناظره پارمنیدس با هر اکتیتوس، این پارمنیدس بود که در نظریه مثل افلاطونی دست بالا را پیدا کرد و به تعبیر روی بسکار به «بدر بزرگ کبیر فلسفه غرب» بدل شد. حال اگر این سخن وایتهد را به یاد آوریم که کلیت فلسفه غرب حاشیه نویسی بر تفکر افلاطون است، آنگاه خصلت انقلابی و پیرانگر نیچه و دلوز برای اندیشه غربی بیشتر نمایان می شود، زیرا ایشان آشکارا در این مناظره فلسفی دیر پا به هر اکتیتوس عنایت دارند و در برابر تفکر اولونی که افلاطون و سقراط نماینده آن و این همانی و باز نمایی مشخصات آن هستند، از تفکر دیونیزی و تکثر و تفاوت مستتر در آن دفاع می کنند. بهر عم دلوز اگر تاکنون مفهوم «این همانی» را هبیر تفکر